

جستاری در معنای واژه ولی

سید حسین حائری

چکیده:

این مقاله در پی آن است که اثبات کند در ریشه (ول ی) تنها دو معنا را می توان یافت: اول «قرب و نزدیکی» یا پیایی بودن و پشت سر هم بودن. دوم «سرپرستی» یا متصرف بودن در امور کسی یا چیزی، یا فرمانروا بودن و امثال آن. پس از آنکه این دو معنا در ریشه ولی اثبات شد، بیان می داریم (ولی) بر وزن فعل، فقط به معنای دوم شنیده شده و بنابراین این کلمه، معنایی جز سرپرستی و متصرف ندارد. در ادامه به توجیه معنایی دیگر این کلمه پرداخته و معتقدیم معنای دیگری که برای آن ذکر کرده اند، یا جزو مصادیق معنای سرپرست می باشند و یا آنکه جزو لوازم و مستلزمات آنند. نتیجه ای که از این مقاله می توان گرفت مستقیماً در بهره گیری از نصوص شیعه بر امامت حضرت امیر علیه السلام، همچون آیه ولایت و حدیث غدیر نقش دارد، چرا که در صورت تک معنایی بودن واژه ولی و مولی، دیگر شکی در معنای مستفاد از این نصوص باقی نخواهد ماند.

آیه ولایت همواره یکی از مهم ترین نصوص اندیشمندان شیعه در اثبات ولایت الهی حضرت امیر علیه السلام بوده است. شیعه از دیرباز بر اهمیت آن تأکید کرده و بر آن بوده است که واژه ولی در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ معنایی جز سرپرستی بر امور خلق نداشته و نمی توان آن را به معنای دیگری،

همچون یار و یاور و دوست و محبّ حمل نمود.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد رضا جعفری رحمه الله نیز در مباحث خود در باب امامت، بر این نکته پافشاری می نمودند. ایشان برای اثبات این معنا، بحث را به شکل مبنایی مطرح نموده و معتقد بودند که واژه «ولی» اساساً معنایی جز سرپرستی ندارد و هرگاه این واژه در کلام عرب استعمال شود، همین معنا مدّ نظر گوینده است؛ خواه این واژه در آیه ولایت و حدیث غدیر استفاده شود، خواه در کلام عرب قبل یا بعد از اسلام. آنچه در ادامه می آید، بحثی است که ایشان در درس امامت خود به تفصیل بیان داشته و پیش از آن نیز در کنگره غدیر لندن القا نموده اند.

من در اینجا اصل مدّعی ایشان را در حدّ توان آورده و از خواننده محترم تقاضا دارم اشکالاتش را ناشی از عدم فهم حقیر از مباحث ایشان، یا عدم توانایی در نقل این مباحث دانسته و اینجانب را در رفع آنها یاری نمایند.

استاد جعفری رحمه الله برای اثبات مدّعی خویش ابتدا معانی ریشه‌ای «ولی» - یعنی معنایی که در ریشه‌ی این واژه موجود است و مربوط به مشتقّ خاصی نیست - را در چند کتاب لغت بررسی نموده و سپس به چند نکته در مباحث لغت‌شناسی اشاره می نماید و پس از آن به بیان ادلّه خود می پردازد.

اولین معنایی که فرهنگ‌های لغت برای ریشه (و ل ی) ذکر نموده اند «قرب و نزدیکی» است^۱. این فرهنگ‌ها معانی دیگری نیز برای این ماده ذکر کرده اند. از

۱. این معنا در قرآن کریم نیز به کار رفته است، آن جا که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾. توبه (م) ۹/۱۲۳. البته آنچه گفته شد مربوط به صیغه مضارع این ریشه بود و باید توجه داشت که این معنا در

دید ایشان به کارگیری این ماده در این معانی، بر اساس اشتراک لفظی بوده و به همین جهت این واژه معانی متعددی را به دنبال دارد؛ ما در این نوشتار در صدد آنیم که اثبات کنیم این معانی، معنای جدیدی برای این ماده نبوده و همگی به یک معنا بازگشت دارند. در نتیجه برای این ماده - افزون بر معنای قرب و نزدیکی - تنها یک معنای دیگر قابل ذکر است.

باید گفت هرچند ممکن است معنای دوم در ابتدا به طور مجازی برای این ریشه به کار رفته و شباهت میان آن با معنای «نزدیک» - به اصطلاح علمای معانی و بیان - مصحح این استعمال بوده است؛ اما مجازی بودن آن در ابتدای به کارگیری این واژه در معنای جدید بوده و با تکرار زیاد در معنای جدید، این واژه در معنای دوم وضع نویی یافته و دیگر به صورت مجازی استعمال نشده است. در نتیجه، هنگام به کارگیری معنای جدید، معنای سابق آن به ذهن مخاطب نمی آید^۱. این فرایند، همان چیزی است که در منطق از آن به «منقول» یاد می شود.

برای بازشناسی معانی این ماده ابتدا باید به فرهنگ‌های لغت مراجعه کنیم؛

فعل ماضی این ریشه و در مصدر آن، نه در قرآن کریم و نه در استعمالات عرب وجودی نداشته و به کار نرفته است.

۱. هرچند بنا بر گفتار بسیاری از دانشمندان - همچون دانشمندان لغت و تفسیر و حدیث و کلام که در صدد بیان معانی الفاظ گوناگون بوده‌اند - مناسبت و مشابهت معنای دوم به معنای اول هیچ‌گاه از میان نمی‌رود و همواره در موارد کاربرد معنای جدید، باید معنای قدیم آن مد نظر قرار گیرد و اگر معنای اولیه آن در نظر گرفته نشود، استعمال ناروا خواهد بود. همان‌گونه که رویکرد ابن فارس نیز در معجم مقاییس اللغه همین است، آن جا که گفته است: «تمامی معانی که [برای معنای ولی] ذکر کردیم، همانا از ولی به معنای قرب و نزدیکی برگرفته شده است».

.۱۴۱/۶

اما متأسفانه بیشتر این فرهنگ‌ها، معانی حقیقی و مجازی لغات را از یک سو و معانی صریح و کنایی آن‌ها را از سوی دیگر در هم آمیخته‌اند، به گونه‌ای که جدا سازی این معانی از یکدیگر دشوار به نظر می‌آید. در این میان برخی از فرهنگ‌ها همچون «اساس البلاغة» زمخشری و «معجم الوسیط» مدعی‌اند که این جداسازی را انجام داده‌اند؛^۱ از سوی دیگر راغب اصفهانی دقتی در معنای این واژه به کار برده، که شایسته است بدان نیز اشاره شود. بنابراین به ذکر این سه فرهنگ اکتفا نموده و بر این باوریم که دیگر فرهنگ‌ها چیزی بیشتر از آنچه بیان می‌شود ندارند.

أ. اساس البلاغة

(ولی، ولیه، ولیاً) یعنی: به او نزدیک شد، (اولیته ایه) او را ولی آن قرار دادم: یعنی: او را نزدیک کردم، (کل مما یلیک) هرآنچه به تو نزدیک است. و (جلست مما یلیه) یعنی: کنار هر آنچه به او نزدیک است نشستم. (سقط الولی) ولی فرود آمد، و آن بارانی است که بعد از باران وسمی^۲ می‌بارد. و (قد ولیت الارض وهی مولیه) زمین به باران ولی مرطوب شد. و (ولی الأمر وتولاه) سرپرست کاری شد و سرپرستی آن را به عهده گرفت. و (هو ولیه و مولاه) او سرپرستش است. و (هو ولی الیتیم) او سرپرست یتیم است. و (ولی القتیل) سرپرست خون کشته شده است. و (هم اولاؤه) آنها سرپرستان اویند. و (ولی ولایة و هو والی البلد) او فرماندار این سرزمین است.

۱. کما اینکه در مقدمه معجم الوسیط ص ۱۴ در زمره ویژگی‌های این فرهنگ آمده است: «۳-

مقدم بودن معانی حسنی بر عقلی و حقیقی بر مجازی».

۲. و آن اولین نمی از باران است که روی زمین اثر می‌گذارد و زمین را با رطوبتش مرطوب می‌کند، پس اگر بعد از آن بارانی بیاید آن را ولی می‌نامند، یعنی بعد از وسمی آمده است.

و (هم ولاته) آنها فرماندارانش هستند. و (رحم الله تعالی ولاة العدل) خداوند فرمانداران عادل را بیامزد. و (استولی علیه) بر آن مسلط شد. و (هذا مولای ابن عمی) پسر عمویم پیرو من است. و (هم موالی) آنها پیروان من هستند. و (مولای) یعنی: صاحب من و همچنین یعنی: بنده من^۱. سرپرستی که حقیقتاً سرپرست باشد، یاور است. و (هو اولی به) او به این کار سزاوارتر است. و (والاه موالاته). و (والی بین الشیئین) دو چیز را یکی پس از دیگری قرار داد. و (هما علی الولاء) آنها پشت سر یکدیگر هستند... و (تولّیته) یعنی: او را سرپرست خودم قرار دادم ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّكُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾^۲ هرکس آنها را سرپرست امور خود قرار دهد از آنان است. و (تولّک الله بحفظه) خداوند سرپرستیش را به گونه‌ای بر تو روا دارد که نگهدار تو باشد... و در معنی مجاز...^۳ زخمشری برای «ولی» دو معنای حقیقی قائل است. وی از جمله «ولی، ولیه، ولیاً» تا آنجا که می‌گوید: «قد ولیت الارض وهی مولیه» در صدد بیان معنای اول این ماده است، و آن «نزدیکی و پیایی بودن» می‌باشد. پس از آن به بیان معنای دوم پرداخته که همانا عبارت است از: «حقّ تصرف و سرپرستی در کار چیزی یا کسی». ایشان از عبارت «ولی الأمر وتولاه» تا آنجا که می‌گوید: «تولّک الله بحفظه» در صدد توضیح همین معناست.

در این جا باید گفت که گفتار ایشان در ابتدای معنای دوم که می‌فرماید: «و (ولی الأمر وتولاه) سرپرست کاری شد و سرپرستی آن را به عهده گرفت» برای

۱. این اشاره به آن است که صیغه مفعول (مولی) هم به معنای فاعلی و هم به معنای مفعولی می‌آید، همان گونه که در صیغه فاعیل گذشت.

۲. مائده (م) ۵ / ۱۵۱.

۳. زخمشری، اساس البلاغة، ۶۸۹.

بیان آن معنا کفایت می‌کرد و نیازی به جمله‌های بعد نبود؛ اما چون موارد استعمال آن‌ها زیاد می‌باشد، ایشان توضیح معنای این واژه را بر اساس مصادیق مشهور آن به عهده گرفته است، نه این که در اینجا به بیان معانی دیگر این واژه پرداخته باشد. کما اینکه در اینجا مصادیق آن را نیز استقصا نکرده و مدعی نیست تمامی مصادیق «ولی» به معنای سرپرست، همان تعدادی است که بیان نموده است. پس تمامی مواردی که زنجشیری در معنای دوم ذکر کرده است، همگی در معنای واحدی به کار رفته‌اند و تفاوت، تنها در آن است که متکلم، معنای سرپرست را به حسب اختلاف مورد، در افراد مختلف استفاده نموده است.

از سوی دیگر در گفتار ایشان عبارت «سرپرستی که حقیقتاً سرپرست باشد، یاور است»^۱ را مشاهده می‌نماییم. مقصود وی در این قسمت نیز بیان معنای جدیدی برای واژه «ولی» نیست، بلکه نویسنده در اینجا در صدد تأکید بر برخی لوازم ولایت است. همان‌گونه که می‌گوییم: پدری که حقیقتاً پدر باشد از فرزندش به بهترین وجه نگهداری می‌نماید^۲، یا این که می‌گوییم: برادری که حقیقتاً برادر باشد از برادرش آشکارا و نهان پشتیبانی می‌کند^۳، روشن است که مقصود ما در این دو جمله بیان معنا و مفهوم جدیدی از واژه‌های پدر و برادر نیست، و این‌گونه نیست که - به فرض مثال - کلمه برادر را به معنای پشتیبان فرض کرده باشیم.

آری، زنجشیری در آن بخش از گفتار خود که آورده است: «و (والی بین الشیئین) دو چیز را یکی پس از دیگری قرار داد. و (هما علی الولاء) آن‌ها پشت سر

۱. مولاً بین الولایة: ناصر.

۲. أبٌ بین الولایة: یرعی ابنه رعایة تامّة.

۳. أخٌ ظاهرٌ الأخوة: یحمی أخاه سرّاً و علناً.

یکدیگر هستند» به اشتباه مواردی از معنای اول را آنجا که در صدد بیان معنای دوّم بوده، ذکر نموده است. چرا که روشن است در این دو مورد، «ولی» به معنای پیاپی بودن است، مانند موالات در وضو که به معنای پیاپی انجام دادن اعمال وضو است. اکنون روشن شد که زمخشری در عین حالی که از دقت نظر بالایی برخوردار است دچار لغزش‌هایی شده که اگر آن‌ها را به دقت بررسی نکنیم، در فهم گفتار وی دچار ابهام گشته و ایشان را نیز جزو کسانی قرار خواهیم داد که برای لفظ ولی معانی متعددی ذکر کرده‌اند.

ب. مفردات راغب

(ولی): (الولاء والتوالی) یعنی: فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها نباشد یافت نشود، این لفظ با تسامح در معنای (قریب و نزدیک بودن) استفاده می‌گردد؛ نزدیکی از جهت مکانی یا نسبی یا نزدیکی در دین و یا نزدیک بودن به لحاظ دوستی و یاری و یا نزدیکی به جهت اعتقاد. (الولاية) به کسر واو به معنای یاری و (الولاية) به فتح آن، به معنای سرپرستی است. البته گفته شده است که حقیقت هر دو واژه - به فتح و به کسر واو - سرپرستی است. (ولی) و (مولی) هر دو در این معنا استفاده می‌گردند، هم در معنای فاعلی آن - یعنی صاحب برده - و هم در معنای مفعولی آن - یعنی برده - . به مؤمن گفته می‌شود: (هو ولیّ الله عزّ و جلّ) یعنی مؤمن بنده خدا است. البته نسبت به مؤمن تعبیر (هو مولیّ الله عزّ و جلّ) نیامده است. در معنای فاعلی به هر دو صورت گفته می‌شود: (الله تعالی ولیّ المؤمنین و مولا هم) خداوند سرپرست مؤمنان است. و شاهد قرآنی آن مانند: ﴿اللَّهُ وَليُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱ ... و (والی) که در

۱. بقره (م) ۲/۲۵۷.

آیه کریمه ﴿وَمَا هُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾^۱ آمده است به همان معنای (ولی) است. خداوند در آیات متعددی ولایت را میان مؤمنان و کافران انکار نموده است، چرا که گفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ﴾ - تا آن جا که می گوید - ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾^۲ ... (تولی) در صورتی که متعدی بنفسه باشد به معنای سرپرستی است... و (ولی) به معنای بارانی است که پس از باران وسمی می آید. واژه (مولی)، هم به برده و هم به صاحب آن گفته می شود. همچنین به هم پیمان و پسر عمو و همسایه نیز مولی گفته می شود. به طور کلی هر کسی که سرپرست کارها و امور شخص دیگری شود، ولی اوست. همچنین گفته می شود (فلان اولی بكذا) فلان شخص سزاوارتر به فلان چیز است. خداوند نیز در همین معنا فرموده است: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۳ ... همچنین این که گفته می شود (ولِي الشَّيْءُ الشَّيْءُ) یا (أوليت الشَّيْءَ شَيْئاً آخِر) بدین معناست که من چیزی را در نزدیکی و پس از چیز دیگری قرار دادم. و (الولاء في العتق) همان است که به ارث برده می شود، چنانچه در حدیث آمده: (نهی [النبي صلی الله علیه وآله] عن بيع الولاء و عن هبته)^۴. و موالات بین دو چیز، پی در پی بودن آنها است.^۵

راغب اولین معنای این ریشه را این گونه معرفی می نماید: «فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها نباشد یافت نشود» و

۱. رعد (ک) ۱۱/۱۳.

۲. مائده (م) ۵۱/۵.

۳. احزاب (م) ۶/۳۳.

۴. بخاری، صحیح، ۱۸۲/۳؛ مسلم، صحیح، ۱۴۸/۱۰؛ مالک، موطأ، ۷۲۸/۲، به رقم ۲۰؛

ترمذی، سنن، ۵۳۷/۳، به رقم ۱۲۳۶.

۵. راغب اصفهانی، مفردات، ۸۸۵-۸۸۷.

معتقد است بنا بر همین معنا، این واژه در معنای «قرب و نزدیکی» استفاده شده است.

شاید معنایی که راغب اصفهانی به آن اشاره کرده است، معنای دقیق‌تری برای این ریشه باشد؛ اما باید گفت که دیدگاه ایشان نیز خالی از اشکال نیست، چرا که «فراهم آمدن دو چیز به گونه‌ای که میانشان، چیزی که از جنس آنها نباشد یافت نشود»، فقط هنگامی صورت می‌پذیرد که آن دو چیز کاملاً به یکدیگر چسبیده بوده و میانشان هیچ فاصله‌ای نباشد که در این صورت به یک چیز بدل خواهند شد. حال آنکه اگر به موارد کاربرد این ریشه مراجعه نماییم، خواهیم دید که این معنا به هیچ وجه متصل بودن دو چیز را نمی‌رساند، بلکه اساساً این واژه فقط در مواردی به کار می‌رود که یک گونه تعددی موجود باشد؛ و چند تا بودن، فقط در صورت جدایی چند چیز از هم، و وجود فاصله میان آن دو ممکن است، که لازمه آن وجود اشیایی میان آنها است.

با توجه به آنچه گفته شد و با در نظر گرفتن موارد کاربرد این واژه در لغت، در می‌یابیم که: این واژه هنگامی به کار می‌رود که: دو چیزی که همانند یکدیگر هستند^۱ به صورتی متوالی و پشت سر هم وجود داشته باشند، به گونه‌ای که یکی از آن دو قبل‌تر و اول به حساب آمده و دیگری پس از آن قلمداد گشته و دومین آن محسوب گردد. این تصویر فقط هنگامی ممکن است که میان آن دو، چیزی از جنس خودشان یافت نشود؛ اما وجود چیزهای دیگر مانع تحقق این معنا نیست.

اکنون می‌توانیم گفتار راغب اصفهانی را با تغییر اندکی، تصحیح نموده و به

۱. روشن است که: لازم نیست این همانندی در نوع و یا حتی در جنس آن دو چیز باشد، همین که در وصفی یا حالتی خاص و یا در اثر گذاری یا اثر پذیری همانند باشند، کفایت می‌کند.

معنای واقعی این واژه نزدیک‌تر شویم و بگوییم که: اولین معنایی که می‌توان برای ریشه (ول ی) ذکر کرد همانا «فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها باشد یافت نشود» است. و بنا بر همین معنا این واژه در معنای «قرب و نزدیکی» استفاده گردیده است.

ج. معجم الوسیط

(ولاه، یلیه، ولیاً): به او نزدیک شد. (ولیه، یلیه، ولیاً): به او نزدیک شد. (ولی، یلی، ولایة - الشیء و علیه): سرپرست آن چیز شد و به انجام آن پرداخت. (ولی - فلاناً و علیه): فلانی را یاری کرد. (ولی - فلاناً): به فلانی علاقه‌مند شد. (ولی - البد): فرمانروای آن سرزمین یا آن شهر یا آن کشور شد. در این هنگام او را (والی) گویند و صیغۀ جمع والی نیز (ولاة) است. معنای مفعولی آن: (مولیُّ علیه) تحت سلطه و سرپرستی قرار گرفته، می‌باشد...

(المولی): پروردگار و مالک و هر کسی که سرپرست و متصدی کاری شود یا آن را به انجام رساند. و (ولی): دوست دار و علاقه‌مند، همراه، هم پیمان و هم سوگند...

(الولی): هر آنکه سرپرست کاری باشد یا آن را به انجام رساند، یاور و یاری دهنده، دوست دار، دوست، هم پیمان، خویشاوند سببی مثل داماد و غیره، همسایه یا پناهنده یا پناه دهنده...

اکنون بنا بر آنچه در کتابهای لغت دیدیم و آنچه که از استعمالات لغوی در کلام عرب سراغ داریم، می‌توانیم بگوییم که در ریشه (ولی - یلی - ولایة) دو معنی قابل اثبات است: اول «فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها باشد یافت نشود» یا همان قریب بودن، نزدیک بودن و پیایی بودن و

کلماتی از این دست؛ دوم معنای «سرپرستی» است که همانا توانا بودن و متمکن بودن و سلطنت داشتن بر امور چیزی یا کسی از قبیل سود و زیان و امر و نهی و اجازه و منع و... را به دنبال دارد. این معنا، خضوع و گوش به فرمان بودن را نیز در طرف مقابل ولی که ولایتش را پذیرفته است به همراه می‌آورد.

در استعمالات عرب نیز می‌بینیم که هر دو معنا در صیغۀ مضارع این مادّه یافت می‌شود. امّا در مصدر و فعل ماضی و صفت مشبّهه، معنای «نزدیک و پیاپی» شنیده نشده است. بنابراین کلمۀ «ولیّ» فقط معنای دوّم را داشته و به معنای سرپرست است و معنای اول این ریشه در آن موجود نیست. البته نباید فراموش کرد که در فرهنگ‌های لغت، نوعی باران نیز به نام «ولی» شناسانده شده است.

اکنون بحث را در خصوص کلمۀ «ولیّ» بر وزن فعیل دنبال می‌نماییم. چرا که آنچه به صورت مستقیم به بحث در آیۀ ولایت مربوط است، همین واژه است و هر آنچه در معنای آن اثبات کنیم، در دیگر مشتقات این مادّه نیز - بنا بر آنچه در ادامه خواهد آمد - جاری و ساری است.

در اینجا یادآور می‌شویم که لفظ «ولیّ» در حقیقت اسم فاعل نیست، بلکه صفت مشبّهه است. صفت مشبّهه بر صفتی دلالت می‌کند که در ذات شخص بالفعل موجود است. این صفت، صفت ولایت است که فعلیتش چیزی جز وجود همین ولایت در وی نیست؛ پس همین که شخصی «ولیّ» باشد، ولایت در او موجود است هر چند تا کنون از ولایت خود استفاده ننموده باشد. فی المثل اگر بگوییم که پدر، ولی فرزندانش است، اگر این پدر از ابتدای تولد فرزندش در مسافرت بوده و بر فرزند اعمال ولایت نکرده باشد، باز هم ولیّ فرزند است و بر او ولایت دارد. به همین جهت است که مدلول و مفهوم لفظ «ولیّ»، از مدلول و مفهوم لفظ والی

متفاوت است، چرا که والی اسم فاعل است و چون چنین است، فقط بر شخصی دلالت می‌کند که فعلا در حال اِعمالِ ولایت بر افراد تحت سلطه خود می‌باشد؛ اما اگر به هر دلیل والی نتواند ولایتش را اعمال کند، دیگر به وی والی گفته نمی‌شود؛ حال آنکه در لفظ «ولی» چنین محدودیتی وجود ندارد.

تذکر: تعدد مصادیق ولایت

ولایت به معنایی که ذکر شد، معنایی کلی بوده و مصادیقی را در بر دارد. نکته‌ای که در این جا باید بدان تذکر داد این است که: در ولایت سه جهت مختلف وجود دارد و بنابراین، تعدد مصادیق نیز در همین سه جهت قابل فرض است. این سه جهت از این قرارند:

۱- (من له الولاية) کسی که ولایت برای او است و این همان شخصی است که از آن به عنوان «ولی» به معنای فاعلی یاد می‌شود^۱.

۲- (من علیه الولاية) کسی که بر وی اعمال ولایت شده است. چنین شخصی طرف مقابل و زیر دستِ ولیّ به معنای پیشین است، کسی که ولیّ امور او را در دست دارد و به او امر و نهی کرده و بر وی اعمال نفوذ می‌کند و سود و زیانش را مدّ نظر قرار می‌دهد. این شخص همان ولیّ به معنای مفعولی است.

نکته آنکه این زیر دست باید در زمره ذوی العقول باشد، لذا هیچ‌گاه در گفتار عرب «اولیاء الأغانم» یا «أولیاء هذه الأموال» نمی‌بینیم، بخلاف واژه ملک و رب که گفته می‌شود: «مالک الأغانم» یا «ربّ هذه الأراضي».

۱. الولی بمعنی الفاعل. همانگونه که پیش از این در کلام راغب اصفهانی دیدیم این اصلاحی است که در زبان علمای لغت و غیر لغت موجود است.

۳- (ما فيه الولاية) چیزی که ولایت در آن است. مقصود در اینجا همان چیزهایی است که ولایت در آنها اعمال می‌شود. فی المثل پدر در امور تربیتی فرزندش ولایت دارد ولی در مسائل دینی وی ولایتی ندارد. یا حاکم در امور اجتماعی مردم ولایت دارد ولی در امور فردی ایشان ولایتی ندارد. یا اینکه امام در تمامی امور دینی، اجتماعی و تربیتی مردم ولایت دارد. بنابراین، مقصود، جهاتی است که ولی در آنها امر و نهی کرده یا اعمال سلطه نموده و در آنها تصرف می‌نماید، اموری که ولی در آنها سود و زیان شخص را مد نظر قرار می‌دهد. این جهات، جهاتی هستند که اگر ولی در آنها اعمال قدرت نماید می‌گوییم ولی، بالفعل از ولایت خود استفاده نموده است.

حال اگر پرسیده شود چه نوع اولیایی قابل فرض و تصور است؟ ممکن است در جواب، اولیای مختلفی را نام ببریم در عین حال که معنا و مفهوم کلی ولایت یک چیز بوده و در آن تغییری حاصل نشده است. در این هنگام باید سه جهت بالا را مورد تأمل و دقت نظر قرار دهیم. چرا که گاه ولی متصف به یکی بودن یا چندتا بودن می‌شود از آن جهت که ولی بمعنای فاعلی آن، یکی یا چندتا است. مثلاً گفته می‌شود که این شخص یک سرپرست دارد که همانا پدرش است یا چند سرپرست دارد که همانا پدر و جد پدری او هستند. گاه نیز ولی از آن جهت تعدد می‌یابد که اشخاص تحت سلطه‌اش متعدّدند، فلذا یک شخص گاهی مصداق یک ولایت یا چند ولایت است. مثلاً یک فرد چون پنج فرزند دارد، پنج ولایت دارد، گاهی نیز تعدد به جهت وسعت دایره ولایت است، بنابراین یک شخص می‌تواند بر یک شخص دیگر از جهات متعددی ولایت داشته باشد. مثلاً یک فرد هم پدر و هم معلم و هم امام و هم حاکم شخصی باشد در این هنگام آن شخص، هم به جهت

پدر بودن و هم به جهت معلم بودن و هم به جهات دیگر بر طرف مقابل خود ولایت دارد. تفاوت این ولایت‌ها در گستره نفوذ ولایت است.

از آن‌چه در مورد سوم ذکر کردیم تفاوت میان مفهوم ولایت با مفهوم امارت و حکومت روشن می‌شود؛ چرا که حکومت یک مصداق از مصداق ولایت است و آن مصداقی است که در آن، شخص، بر امور عام و اجتماعی مردم ولایت دارد.

توجیه معانی دیگر در ولی

پس از آنکه مدّعی ما روشن شد و گفتیم که «ولی» یک معنا بیشتر ندارد و آن سرپرست و متصرّف است، لازم است معناهای دیگری را که در فرهنگ‌های لغت به این واژه نسبت داده‌اند نیز توجیه نموده و بیان کنیم که چه نسبتی میان این معانی و معنای اصلی لفظ، موجود است. اما ابتدا برای روشن شدن مدّعا، باید به چند نکته توجه داشته باشیم:

أ- اشتراک در ریشه

اگر گفتیم که واژه ولی یا مولی در چند معنای مختلف، به کار می‌روند و به اصطلاح مشترک لفظی می‌باشند، منشأ این اشتراک را باید در ریشه این کلمات جست و جو کرد و نمی‌توان آن را ناشی از نوع صیغه این کلمات و وزن آن‌ها دانست؛ چرا که وزن‌های مختلف فعل‌ها، معانی خاص به خود را ایفا می‌کنند؛ فی المثل وزن مفاعله، معنای انجام کاری به صورت دو طرفی را می‌دهد؛ خواه ماده تکلم را در آن ریخته و صیغه مکالمه را بسازیم یا ماده ضرب را ریخته و مضاربه را از آن استخراج کنیم، یا مقایسه، و یا مناشده، و مقاتله، و امثال آن. همچنین وزن فاعل

در اسم فاعل به معنای انتساب فعل، به شخص است، حال از ماده علم باشد یا جهل یا ضرب. همچنین است وزن‌های دیگر از قبیل فعیل و مفعول و مفعول و... بنا بر آنچه گفته شد تفاوت آشکاری که در معنای عالم و جاهل و ضارب موجود است، نباید در وزن آن‌ها باشد، بلکه باید آن را در ریشه علم و جهل و ضرب بیابیم. حال اگر معنایی را در کلمه‌ای خاص و با وزنی خاص یافتیم که در وزنی دیگر اما از همان ماده نبود، باید بتوان آن معنا را در ریشه آن یافت. به طور مثال، گفتیم که در کلمه «یَلِی» به صیغه مضارع معنای قرب و نزدیکی را مشاهده می‌کنیم و این در حالی است که این معنا را در «وَلِی» بر وزن فعیل نمی‌یابیم، حال که چنین است باید بتوان معنای نزدیکی را در ریشه (ول ی) یافت، هرچند در استعمالات عرب این معنا در صیغه ماضی و صفت مشبّه آن استفاده نشده باشد.

پس از روشن شدن مطلب بالا می‌گوییم که در فرهنگ‌های لغت، معانی زیادی را برای ولی یا مولی ذکر کرده‌اند. این در حالی است که نمی‌توان بسیاری از این معانی را در ریشه این لغات یافت^۱. در نتیجه یا این معانی، در واقع معنای

۱. به طور مثال پس از مراجعه به کتاب‌های (لسان العرب) و (الصحاح) و (النهاية فی غریب الحدیث) می‌بینیم ایشان در معنای کلمه مولی، پسر عمو را ذکر می‌کنند و حال آن‌که این معنا را در ریشه آن نیاورده‌اند. این در حالی است که معجم مقاییس اللغة - که مدعی است تمامی معانی را، به معنای اصلی و ریشه‌ای آن ارجاع می‌دهد - در رابطه با کلمه مولی گفته است: «مولی: برده و صاحبش و همراه و هم‌پیمان و پسر عمو و یاور و همسایه. تمامی این معانی به ولی به معنای قریب و نزدیک باز می‌گردد». رک: ابن منظور، لسان العرب، ۱۵/۴۰۶-۴۱۵؛ جوهری، صحاح، ۶/۲۵۲۸-۲۵۳۱؛ ابن الاثیر، نهاية، ۵/۲۲۷-۲۳۰؛ ابن الفارس، معجم مقاییس اللغة، ۶/۱۴۱-۱۴۲.

جدیدی برای لفظ نبوده، بلکه مصداقی از مصداقیق آند - که در ادامه بیشتر راجع به آن سخن خواهیم گفت - یا این که باید برخی از این معانی را ساخته و پرداخته افراد مغرضی بدانیم که از این کار سودی می‌برده‌اند.

ب - لوازم و مستلزمات معنای ولی

نباید فراموش کنیم که هر معنایی، به لحاظ عقلی یا عرفی دارای لوازم و مستلزماتی است که باید همیشه به همراه آن باشد. ولایت و سرپرستی هم از این قاعده مستثنا نیست. به همین جهت ولایت در نگاه عرف ملازم محبت و رزی و یاری نمودن و دوستی و رفاقت و همراهی است، چرا که معمولاً اشخاصی که ولایتی دارند، به کسی که بر وی ولایت دارند، محبت می‌ورزند و یار و یاور وی و پشتیبان اویند. به همین جهت است که در عرف، ولی را در مقابل عدو یا همان دشمن قرار می‌دهند؛ چرا که هیچ‌گاه - مگر در موارد شاذ و نادر - نمی‌بینند که ولی یک شخص با او دشمنی کند یا او را دوست نداشته باشد، یا این که در سختی‌ها به فریادش نرسیده و کمکش ننماید.

به همین جهت نیز «ولی» به معنای مفعولی آن - که بر وی اعمال ولایت شده است - عرفاً ملازم حبیب و محبوب به معنای دوست داشته شده و ملازم رفیق و دوست یا همراه برای ولی خود است.

می‌خواهیم بگوییم که: باید در مباحث لغوی، میان معنای اصلی یک لفظ و لوازم و مستلزمات خارجی آن تفاوت قائل بود. تفاوتی که اگر آن را لحاظ ننماییم دچار اشتباه بزرگی خواهیم شد که بسیاری را به خطا کشانده است. این که معنای یک لفظ به همراه خود، معنای دیگری را به ذهن می‌کشاند، مطلبی است، و اینکه

معنای دوم را معنای مستقلی برای آن لفظ ذکر کرده و عملاً مشترک لفظی بسازیم
مطلبی دیگر.

ج - تفاوت میان مصادیق و مفاهیم

نکته دیگر آنکه: فرهنگ‌های لغت - قدیم و جدید - در بیشتر موارد برای
فهماندن معنای یک لفظ از کلماتی بهره می‌گیرند که بیشترین اشتراک را در مصادیق
با معنایی که در صدد بیان آن هستند داشته باشند؛ در نتیجه کلمه ذکر شده با لفظی
که در صدد فهماندن معنای آن هستند، تفاوت مفهومی دارد. اما گاهی دایره مصادیق
کلمه ذکر شده از دایره مصادیق معنای مورد بحث، کوچک‌تر بوده و تمامی
مصادیقش، مصادیق معنای مورد نظر هم هست و یا برعکس، دایره‌ای گسترده‌تر
داشته و تمامی مصادیق معنای مورد بحث در زمره مصادیق آن لفظ می‌باشند.

برای روشن‌تر شدن نکته، بحث را ضمن مثال دنبال می‌کنیم؛ به فرض مثال
اگر برای معنای مایع گفته شود: آب، سرکه، شراب، گلاب و... تمامی مصادیق
موارد مذکور مایع هستند، اما در هر صورت مایع با آب تفاوت مفهومی دارد. یا
مثلاً اگر در معنای آب گفته شود: مایع، آشامیدنی و... تمامی مصادیق آب جزو
مصادیق موارد مذکور می‌باشند، اما باز در هر صورت آب با مایع تفاوت مفهومی
دارد.

حال هرچه مقدار تفاوت مصادیق این دو مفهوم کمتر بوده و دایره مصادیق،
انطباق بیشتری بر هم داشته باشند، لغوی مفهوم مناسب‌تری برای معنای مورد نظر
خود ذکر کرده است. این همان چیزی است که از آن به «تفسیر به اعم» یا «تفسیر به
اخص» در لغت یاد می‌شود و بسیار کم پیش می‌آید که آن دو مفهوم به لحاظ

مصادق کاملاً برابر بوده یا آن دو معنا کاملاً مرادف هم‌دیگر باشند، مانند زمانی که بگویند: بشر یعنی انسان.

اگر ساده اندیشانه، هر آنچه در مقابل لغات مختلف بیاید را معنایی مترادف با لفظ مورد نظر بپنداریم؛ یا آنکه فکر کنیم این دو مفهوم به لحاظ مصادیق کاملاً برابر هستند، بر اساس فرهنگ‌های موجود، کلمات بسیار زیادی را که هیچ لغت‌شناسی هم معنا ندانسته است، مرادف یکدیگر قلمداد خواهیم نمود. بنابراین باید دقت کرد که اگر در معنای لفظ ولی گفته شود: پدر، شوهر، صاحب برده و... آیا منظور، معنای جدیدی برای ولایت است، یا گونه‌هایی مختلف از مصادیق ولایت مورد نظر می‌باشد؟

د - جایگاه قرینه در معانی حقیقی

نکته دیگر اینکه: مسلماً در استعمالات مجازی و استعمال لفظ مشترک، لازم است برای فهم کلام، از قرائنی استفاده شود که معنای مورد نظر را مشخص نماید. اما آیا این بدان معنا است که اگر در کلام قرینه‌ای وجود داشت که معنای واژه مورد استفاده در کلام را مشخص می‌کرد، آن واژه، جزو معانی مجازی یا الفاظ مشترک بوده است؟

باید گفت: اینکه ما، معنای واژه‌ای را از مناسبت و ارتباط میان واژگان یک جمله و هماهنگی معنای مورد نظر با سایر معانی کلام دریابیم، دلیلی بر مجازی بودن آن واژه، یا مشترک لفظی بودن آن نیست. بلکه موردی که نتوان معنایش را از معانی سایر کلمات جمله، و مناسبات میان آن‌ها حدس زد بسیار نادر است. اگر کسی چنین مبنایی را در مباحث لغوی داشته باشد، می‌بایست تمامی کلمات مورد استفاده در

لغت را، جزو معانی مجازی یا مشترک لفظی بداند!

به طور مثال اگر فرض نماییم شخصی معنای کلمهٔ آب را نمی‌داند، سپس با چنین جمله‌ای برخورد نماید: «در میان راه، در حالی که تشنه بودم، گودالی دیدم که پر از آب بود. تلالؤش مرا جلب کرده، به کنار آن رفته و دستم را در آن فرو کردم، بسیار سرد بود. مقداری از آن آشامیدم؛ شیرین و گوارا بود. در این هنگام تشنگیم برطرف گشت» اگر این شخص برای فهمیدن معنای کلمهٔ آب به هیچ فرهنگ لغتی مراجعه ننماید و از هیچ شخصی نیز کمک نگیرد، بدون شک وجود معانی دیگر در کلام و مناسبت میان آن‌ها، کاملاً معنای آب را برای او روشن می‌سازد. حال، آیا می‌توان فرض کرد که چون معنای کلمهٔ آب را از مناسبات میان کلمات و قرینه موجود در کلام فهمیدیم، پس این کلمه در معنای مجازی استفاده شده است!

بنابر آنچه گفته شد روشن است که یک واژه، هرچند در معنای حقیقی خود استفاده شود، در بیشتر موارد، معنای آن را - افزون بر معنای ظاهر خود - می‌توان از مناسبات موجود در کلام فهمید.

برای خوانندهٔ محترم همین بس که همواره در کتاب‌های لغت و ادبیات برای اثبات یک معنا، از شواهد شعری و ادبی مختلف استفاده می‌کنند و این که خواننده در آن شواهد، معنای مد نظر ایشان را از آن واژه می‌فهمد، دلیلی بر مدعای خود قلمداد می‌کنند. و حال آنکه بنا بر این مبنا باید تمامی شواهد ادبی را، شواهدی بر مجازی بودن آن، یا مشترک لفظی بودن آن‌ها بدانیم. خطا بودن این رویکرد کاملاً روشن است و به نظر نمی‌رسد کسی چنین خطایی مرتکب شود.

دلیل تأکید ما بر این نکته که وجود مناسبت میان واژه مورد نظر و سایر واژگان کلام، دلیلی بر مجازی بودن آن نیست، بدین جهت است که دانشمندان علم

معانی و بیان همیشه در کتاب‌های خود برای صحیح بودن استعمال مجازی، وجودِ مناسبت را ضروری می‌دانند. اما مناسبتی که ایشان در استعمالِ مجازی لازم می‌شمارند، غیر از مناسبتی است که در اینجا سخن از آن به میان آمد.

باید گفت به طور کلی دو گونه مناسبت در اینجا قابل تحقیق است: اول همین مناسبتی است که ما تا کنون راجع به آن سخن گفتیم و آن، مناسبت و هماهنگی میان اجزاء مختلف کلام است. این مناسبت، هم در جملاتِ مجازی موجود است و هم در جملاتِ حقیقی. دوم: مناسبتی است که می‌بایست میانِ معنای حقیقی یک واژه و معنایِ مجازیِ استفاده شده در کلام موجود باشد، تا کلام از نگاه خواننده صحیح تلقی گردد. منظورِ علمایِ علمِ معانی و بیان از مناسبت، همین نوع از مناسبات است.

اکنون باید گفت که وجودِ مناسبت، زمانی دلیل بر مجازی بودنِ استعمال است که مناسبت از نوعِ دوّم باشد و آن در جایی است که ما معنای حقیقی یک کلمه را می‌دانیم، اما می‌بینیم که آن معنی منظور متکلم نبوده است. حال چون مناسبتی میان آن معنای حقیقی و معنای دومی که در جمله استفاده گردیده موجود است، پس این استعمال، استعمالِ مجازی و صحیح بوده است. البته طبیعی است که کشف معنای دوم منوط به وجود قرینه می‌باشد.

در آینده خواهیم گفت که آن چه از «ولی» در قرآن کریم در بیشتر آیاتی که این واژه در آن استفاده شده است فهمیده می‌شود، بر اساس همین مناسبات چیزی جز معنای متصرف و سرپرست نمی‌باشد.

حاصل کلام در معانی دیگر واژه ولی

پس از تذکر به موارد پیش گفته، به طور قطع و یقین می‌گوییم: تنها معنایی که از کتب لغت و استعمال عرب در رابطه با واژه ولی قابل اثبات است، معنای سرپرست و متصرف یا مالک امر چیزی یا کسی بودن است. چنانچه اگر خواننده محترم نیز آن موارد را با دقت تمام مورد مطالعه قرار داده باشد، با ما در این مطلب همراه خواهد شد. اما موارد دیگری که برای این واژه ذکر شده است یا مصادیق معنای کلی سرپرست و متصرف هستند و یا جزو لوازم و مستلزمات آن می‌باشند.

ساده‌ترین مثالی که می‌توان در اینجا ذکر نمود، کلمه «مرد» است. روشن است که این کلمه معنای واحدی دارد، پس اگر در جمله‌ای گفته شد: «مردی را دیدم که راه می‌رفت» و گفته شد: «مردی را دیدم که سخنرانی می‌نمود»، کلمه مرد در هر دو جمله معنای واحدی دارد هرچند در این دو مورد به دو مصداق مختلف از مرد اشاره شده است؛ این ویژگی هر معنای کلی است که دارای مصادیق مختلف است. تفاوت کلمه «مرد» با کلمه «سرپرست» در آن است که مصادیق کلمه «مرد» گذشته از آنکه همگی در مرد بودن مشترک هستند، انواع خاصی از مرد در نظر گرفته نشده است؛ به خلاف «سرپرست» که می‌توان مصادیق آن را در یک تقسیم بندی دیگر به «پشتیبان»، «پدر»، «هم‌پیمان»، «رفیق»، «خویشاوند» و... تقسیم نموده و هنگامی که در صدد بیان معنای «سرپرست» هستیم این معنای کلی را ذکر کرده تا مصادیق مختلف این معنا را توضیح داده باشیم.

نباید فراموش کرد که چون ولایت از سه جنبه قابل تعدد می‌باشد - آن گونه که توضیح آن به تفصیل گذشت - طبیعی است که در میان مصادیق ولایت، دسته‌ها و گونه‌های متعددی را بیابیم که لازم است در فرهنگ لغت از آن‌ها جداگانه یاد کنیم.

همچنین بسیاری از معانی که در فرهنگ‌های لغت به آن اشاره شده است معنای مستقلی برای واژه نبوده، بلکه ذکر آن‌ها بدان جهت است که این معانی جزو لوازم و مستلزمات واژه مورد نظر است و ذکرشان برای فهم معنای آن لازم و مفید می‌باشد. لذا اگر در بیان معنای سرپرست گفته می‌شود: پشتیبان، یار و یاور، دوست و دوست دار، همه بدان جهت است که مصادیق حقیقی سرپرست، اغلب چنین صفاتی را نیز دارند؛ در نتیجه: پدر: پشتیبان، یار و یاور و دوست و دوست دار فرزندش می‌باشد.

از سوی دیگر بیان شد که «ولی» به وزن فعیل در لغت هم به معنای فاعلی آن و هم به معنای مفعولی آن استفاده می‌گردد، لذا اگر در معنای ولی، هم برده ذکر می‌شود و هم صاحب برده، از همین باب است.

بنابراین روشن شد که اگر لغوی در معنای «ولی» از معانی همچون «المعتق» و «المعتق» و «أب» و «ابن عم» و «وارث» و «حلیف» و «صدیق» و «محب» و «حبیب» و «ناصر»... استفاده می‌نماید، منظور وی، معانی جدیدی برای ولی نیست، بلکه وی در مقام بیان مصادیق و لوازم این واژه است؛ هر چند منکر آن نیستیم که برخی، مصادیق و مفاهیم یک لغت را در هم آمیخته و خوانندگان آثار خود را دچار آشفتگی نموده‌اند. اما بر این نکته تأکید داریم که اگر ایشان گرفتار اشتباهاتی از این دست شده‌اند، ما نباید میان گودال ایشان فرو رفته و دچار سردرگمی شویم.

دلیل‌هایی در اثبات مدعا

تمام آنچه ذکر شد، مدعای ما در معنای این لغت بود؛ حال برای اثبات این

مدعا، دلیل‌هایی ارائه می‌کنیم.

دلیل نخست - نادرست بودن جایگزینی ولی

از واضح‌ترین دلیل‌هایی که می‌توان برای تک معنایی بودن واژه «ولی» ذکر کرد، این است که: اگر این واژه را بر اساس آنچه در فرهنگ‌های لغت آمده مشترک لفظی بدانیم، کلمه ولی با تمامی آن معانی - کم باشند یا زیاد - هم معنا و مترادف خواهد بود. مثلاً اگر گفتیم یکی از معانی «ولی»، یاری دهنده یا همان «ناصر» است، بنا بر این ولی - در این معنایش - با ناصر هم معنا خواهد بود. به همین منوال «ولی» باید با «نصیر، صدیق، خلیل، محب، جار، حلیف، ابن العم» و... مرادف بوده باشد.

اکنون باید گفت که اگر مترادف میان ولی و این الفاظ را بپذیریم، لا جرم باید بتوان هر جایی که واژه «ناصر» استفاده شده است، ولی را به جایش جایگزین کنیم و به همین منوال باید بتوانیم به جای کلمه‌های نصیر و صدیق و خلیل و... از کلمه ولی استفاده کنیم. این قانونی است که در تمامی مترادفات جاری است؛ مثلاً اگر ما واژه بشر را مترادف با انسان بدانیم در تمامی مواردی که کلمه بشر آمده می‌توانیم انسان را جایگزین کنیم. در اسد و غضنفر یا ذهب و عین یا فضه و عین و تمامی مترادفات دیگر نیز - اگر حقیقتاً مترادف باشند - وضعیت به همین شکل است.

این در حالی است که در واژگان مورد بحث ما، بر اساس آشنایی که با قواعد و استعمالات زبان عربی داریم به طور قطع و یقین نمی‌توان چنین کاری را انجام داد. برای روشن‌تر شدن این مطلب، ارتباط میان ولی و هر یک از این الفاظ را جداگانه بررسی می‌نماییم:

أ - کلمه «ولی» نمی‌تواند در تمامی موارد، جایگزین «نصیر و ناصر» شود، چرا که «نصرت» به معنای یاری رسانی است که ممکن است از سوی شخص ضعیف‌تر بر شخص قوی‌تر تحقق یابد یا اینکه شخص کوچکتر به بزرگتر یاری رساند همچنین ممکن است شخص ذلیل‌تر شخص گرامی‌تر را یاری کند؛ چرا که اساساً معنای یاری رسانی چیزی جز کمک کردن در امری که کمک رسانی در آن صحیح است، نیست؛ مانند جنگ و صلح یا هجوم و دفاع و...

باید گفت مواردی که یاری کردن در آنها صحیح است بی‌شمار است؛ در بسیاری از این موارد بچه کوچک می‌تواند ناصر پدرش باشد، یا برادر کوچک می‌تواند ناصر برادر بزرگ‌ترش باشد، و حال آنکه نمی‌توانیم در این موارد بگوییم که بچه کوچک ولی پدرش است یا برادر کوچک ولی برادر بزرگش می‌باشد. همچنین است موارد ضعیف و قوی، ذلیل و گرامی و موارد دیگری از این دست.

اکنون اگر به قرآن کریم مراجعه نماییم می‌بینیم که خداوند متعال در موارد زیادی مؤمنان را به یاری کردن خدا و پیامبر تشویق نموده است؛ یا این که می‌بینیم خداوند متعال ایشان را بدین جهت که خدا و رسول را یاری نموده‌اند تمجید کرده است. در مواردی نیز اساساً ایشان را، یاری کنندگان خدا و رسول معرفی نموده است. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿...وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...﴾^۱، و همچنین می‌فرماید: ﴿...فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲، و در آیات دیگر می‌فرماید:

۱. انفال (م) ۸/۷۴.

۲. اعراف (ک) ۷/۱۵۷.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱، و خدای منان می‌فرماید: ﴿... وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۲. همچنین است آیات بسیاری از این دست که پژوهشگر به آسانی به آنها دست می‌یابد.

این در حالی است که روانی باشد مؤمنان را ولی خداوند - به معنای فاعلی آن - بدانیم^۳، چنان‌که در بسیاری از آیات قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که خداوند سبحان ولی همگان است و هیچ کس جز او ولایت نداشته و کسی بر او ولایت ندارد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا﴾^۴ بخش ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ﴾ بیان می‌دارد که بر خدای سبحان مطلقاً هیچ ولایتی نیست، چرا که ولایت بر خداوند مستلزم ذلت است^۵ و خداوند منزّه از آن است آن‌گونه که از فرزند و

۱. محمد (م) ۴۷/۷.

۲. حج (م) ۲۲/۴۰.

۳. مخفی نماند که ولایت به هر معنایی که باشد هم جهت فاعلی آن قابل ذکر است و هم جهت مفعولی آن، چرا که ولایت چه به معنای نصرت باشد و چه محبت و چه سرپرستی، هر سه جهتی که قبل از این گفته بودیم را در بر دارد. اما آن‌چه در این جا مورد بحث است معنای فاعلی است که در ناصر مدّ نظر قرار گرفته بود.

۴. اسراء (ک) ۱۷/۱۱۱.

۵. در این جا گفته نشود که (من) جازه در ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ﴾ تقيیدیه است به این معنا که ولایتی که موجب ذلت خداوند باشد بر خداوند موجود نیست، اما ممکن است ولایتی که موجب عزّت خداوند باشد بر خداوند موجود باشد! چرا که در هر صورت هیچ چیز موجب عزّت خداوند نیست؛ کما این در آیات مذکور در متن اشاره شد. بنا بر این (من) در اینجا تعلیلیّه است و منظور آن است که چون ولایت بر خداوند موجب ذلت است خداوند از آن

شریک منزّه می‌باشد.

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کنیم و آن اینکه: ممکن است معنا و مفهوم نصرت، در برخی استعمالات لغوی، گسترده‌تر از آنچه در این جا بیان داشتیم گردد. در این معنا نصرت تمام آنچه ممکن است مورد یاری قرار گیرد را شامل می‌شود، به گونه‌ای که هیچ امری در منصور باقی نمی‌ماند مگر آنکه اختیار آن به دست ناصر است. در این حال، نصرت معنای جدیدی نبوده و کاملاً با ولایت هم معنا گشته و مترادف آن خواهد بود؛ لذا نمی‌توان آن را یکی از مصادیق ولایت، یا از لوازم آن دانست.

ما مواردی را یافتیم که نصرت در آن‌ها به همین معنای گسترده و وسیع به کار رفته است؛ شاید منظور بسیاری از افرادی که ناصر را یکی از معانی ولی دانسته‌اند، همین معنای گسترده و وسیع از نصرت بوده باشد:

طبری در تفسیر آیه شریفه ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...﴾^۱ چنین می‌گوید:

يعني تعالى ذكره بقوله: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾: نصيرهم وظهرهم، يتولاهم بعونه وتوفيقيه... فأخبر تعالى ذكره عباده أنه وليّ المؤمنين ومبصرهم حقيقة الإيمان وسبله وشرائعه وحججه، وهاديهم، فموفقهم لأدلته المزيّلة عنهم الشكوك، بكشفه عنهم دواعي الكفر، وظلم سواتر أبصار القلوب.

منظور خداوند سبحان از ولایت بر مؤمنان در جمله ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ این

منزّه است.

۱. بقره (م) ۲/۲۵۷.

است که وی یاور ایشان و پشتیبان ایشان است... پس خداوند جل و علی به بندگانش خبر داد که وی ولی ایشان است و به ایشان حقیقت ایان و راه‌های رسیدن به آن و احکام و شرایع دین را نشان می‌دهد و ایشان را هدایت نموده و راهنمایی‌هایش باعث توفیقشان می‌گردد. چنان که با پرده برداری از جذابیت‌های کفر و ظلم و هر آنچه بر روی قلب‌ها کشیده شده است، از ایشان شک‌ها را برطرف می‌نماید.^۱

قرطبی نیز گرچه شکل گفتارش با طبری تفاوت دارد، اما آن را همین‌گونه تفسیر نموده است؛ بلکه کلام قرطبی در این جهت صریح‌تر می‌باشد.^۲

ب - کلمه «ولی» همچنین نمی‌تواند در تمامی موارد، جایگزین «محب» بشود، چرا که به فرض مثال می‌توانیم به کودک خرد سالی که پدرش را دوست دارد بگوییم محب پدرش است، اما نمی‌توانیم بگوییم این کودک خرد سال، ولی پدر یا برادر بزرگترش می‌باشد. اگر یکی از معانی ولی محب می‌بود، می‌بایست بتوانیم ولی به معنای محب را در اینجا استفاده کنیم. حال آنکه ناروا بودن این استعمال برای هر که با زبان عربی آشنا باشد روشن است.

در قرآن کریم نیز می‌بینیم برخی از مؤمنان، چنین معرفی شده‌اند که ایشان محب خداوند بوده و خداوند نیز محب ایشان است: ﴿يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۳ یا اینکه می‌بینیم خداوند به کسانی که محب پروردگار خویش‌اند، توصیه کرده است که از پیامبر پیروی نمایند: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

۱. تفسیر، ۳/۲۱.

۲. تفسیر، ۳/۲۸۳.

۳. مائده (م) ۵/۵۴.

ذُنُوبِكُمْ...^۱ این در حالی است که نمی‌توان مؤمنان را ولی خداوند دانست؛ چنانچه در بحث قبل به آیاتی اشاره شد که وجود هرگونه ولایتی بر خداوند را نفی کرده و آن را موجب ذلت دانسته بود.^۲

ج- به همین شکل «ولی» نمی‌تواند در تمامی موارد، جایگزین «جار» به معنای همسایه و «ابن العم» به معنای پسر عمو شود؛ چرا که همسایه و پسر عمو در تمامی حالات، همسایه و پسر عمو هستند، حتی اگر کودکی خردسال بوده، یا گرفتار دیوانگی و جنون باشند؛ در صورتی که نمی‌توان ولی را - حتی در این معنایش - در مورد هر همسایه‌ای یا هر پسر عمویی استفاده کرد، مگر آنکه در پسر عمو یا همسایه گونه‌ای از حق تصرف در امور شخص باشد.

د- این مطلب در مورد کلمه «حلیف» به معنای هم پیمان نیز به همین منوال است. می‌دانیم که حلیف را هم یکی از معانی ولی دانسته‌اند و حال آنکه نمی‌توان برای هر هم‌پیمانی واژه ولی را استفاده نمود، چرا که گاهی شخص ضعیف‌تر یا قبیله کوچکتر هم‌پیمان بزرگتر شده به گونه‌ای که سرپرستی و امور این شخص ضعیف یا قبیله ضعیف به طور کلی در دست قوی‌تر قرار می‌گیرد. در این صورت تنها در مورد شخص یا قبیله بزرگتر و قوی‌تر - یا لا اقل هم سطحی که به گونه‌ای حق تصرف در امور هم داشته باشند - می‌توان کلمه ولی را استفاده نمود.

پس از تفصیل در این چند واژه، خواننده محترم می‌تواند تکلیف موارد دیگر را نیز به همین منوال روشن سازد.

۱. آل عمران (م) ۳/۳۱.

۲. اسراء (ک) ۱۷/۱۱۱.

دلیل دوم - به کارگیری واژه ولی بدون قرینه

شکی نیست، هنگامی که می‌خواهیم از واژه‌ای استفاده کنیم که دارای چند معنا بوده و مشترک لفظی است، باید در کلام قرینه‌ای داشته باشیم که معنای مورد نظر را مشخص نماید. به همین صورت، هنگامی که واژه‌ای را در معنایی جز معنای اصلی خود به صورت مجازی استفاده می‌کنیم، باید قرینه‌ای را به همراه بیاوریم که معنای اصلی را منتفی نموده و معنای جدید را در ذهن خواننده ایجاد کند. روشن‌ترین مثال برای این بحث کلمه «عین» در عربی است که گفته می‌شود هفتاد معنا دارد؛ این کلمه ۵۷ بار در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است؛ بر اساس همین قاعده و دستوری که ذکر شد، می‌بینیم که در تمامی موارد، بدون استثنا، همواره عین به همراه قرینه‌ای آمده که معنای آن را مشخص نموده است. فی المثل گفته شده است «عینٌ باصرة» یعنی چشم بینا، یا «عینٌ نابعة» یعنی چشمه جوشان و... لذا نمی‌بینیم در هیچ یک از این موارد مفسران، در تعیین معنای عین دچار مشکل شده باشند.

اکنون باید گفت که اگر کلمه ولی نیز، همچون عین، لفظ مشترک بوده یا در معنای مجازی خاصی استفاده شده است، باید در تمامی مواردی که این کلمه به کار رفته است، قرینه آن نیز موجود باشد تا ابهام و سردرگمی را در تعیین معنا از بین ببرد. در این صورت، اگر واژه ولی حتی در یک مورد - بر خلاف انتظار - بدون قرینه استفاده شده باشد، مشترک بودن آن، یا استفاده شدن آن در معنای مجازی زیر سؤال می‌رود؛ و حال آنکه می‌بینیم در موارد بسیاری این لفظ در قرآن کریم بدون قرینه‌ای که معنای خاصی را تلقی نماید، به کار رفته است؛ بلکه در بیشتر مواردی که

کلمه ولی مورد استفاده قرار گرفته، قرینه‌ای در همان آیه برای تعیین معنا نمی‌یابیم.^۱ حال اگر کلمه ولی را در قرآن کریم با کلمه عین مقایسه کنیم و در نظر داشته باشیم که: حتی یک مورد نمی‌یابیم که واژه عین بدون وجود قرینه در همان آیه - و نه قبل و بعد آن - استفاده شده باشد، در می‌یابیم که واژه ولی مانند واژه عین نیست. گذشته از آنکه عدم ذکر قرینه با ابتدایی‌ترین قواعد و دستورات زبان سازگاری ندارد، چه رسد به قرآن کریمی که در بالاترین مرتبه بلاغت و در حد اعجاز است. در اینجا به چند آیه که در آن ولی بدون قرینه استفاده شده است اشاره می‌نماییم: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ و آیه: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۳ همچنین: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۴ و آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنَّ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ﴾^۵ و آیه: ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾^۶ و آیاتی دیگر از این دست.^۷

۱. با توجه به آنچه که می‌دانیم قرآن کریم به صورت پراکنده و آیه، آیه، نازل شده است، لازم است همیشه قرینه به همراه آیه مورد نظر باشد و این که معنای یک واژه از آیات قبلی و بعدی روشن گردد کفایت نمی‌کند. کما این که در واژه عین چنین است.

۲. آل عمران (م) ۳/۶۸.

۳. انعام (ک) ۶/۵۱.

۴. یونس (ک) ۱۰/۶۲.

۵. رعد (م) ۱۳/۳۷.

۶. کهف (ک) ۱۸/۱۰۲.

۷. همچون: آل عمران (م) ۳/۱۷۵؛ مائده (م) ۵/۸۰ و ۸۱؛ سبأ (ک) ۳۴/۴۱؛ انعام (ک)

در نتیجه باید بگوییم که منکران، برای حلّ مشکل «بدون قرینه بودن» این آیات، هیچ راهی ندارند مگر آنکه بپذیرند کلمه ولی در نگاه شنوندگان این آیات و مخاطبین آن - اهل مکه بوده باشند یا اهل مدینه - معنای واضح و روشنی داشته است به گونه‌ای که هنگام شنیدن آن دچار هیچ مشکلی نشده و در فهم معنای آن با ابهام روبرو نمی‌شده‌اند؛ همچنین باید بپذیرند که اختلافات مفسران در معنای این واژه در آیات قرآنی، مربوط به معنا و مفهوم کلی آن نبوده، بلکه در تعیین مصداقی بوده که آیه در مقام بیان آن بوده است؛ در این هنگام این اختلاف، همچون اختلافی خواهد بود که مفسران در معنای «رجل» در برخی آیات کریمه داشته‌اند. مانند: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۱ و آیه: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾^۲ همچنین آیه: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ...﴾^۳ و آیه: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۴. از این موارد در قرآن کریم بسیار است.

در این جا لازم است یادآور شویم، آنچه به فصاحت و بلاغت قرآن لطمه می‌زند و با قواعد و دستورات زبان هم خوانی ندارد، ذکر لفظ مشترک یا استعمال

۶/ ۱۲۱؛ انفال (م) ۸/ ۳۴؛ فصلت (ک) ۴۱/ ۳۱؛ احقاف (ک) ۴۶/ ۳۲. و همچنین بسیاری

دیگر.

۱. قصص (ک) ۲۸/ ۲۰.

۲. یس (ک) ۳۶/ ۲۰.

۳. غافر (ک) ۴۰/ ۲۸.

۴. زخرف (ک) ۴۳/ ۳۱.

مجازی است که معنای مورد نظر متکلم در آن تعیین نشده باشد؛ این، یکی از موارد اجمال در مفهوم است که همواره ناروا شمرده می‌شود؛ اما ابهامی که ناشی از اجمال در مصداق باشد نه تنها با فصاحت و بلاغت کلام در تنافی نیست، بلکه گاهی عین فصاحت و بلاغت به شمار می‌آید.

دلیل سوم - نمی از پذیرش ولایت غیر خدا

بر اساس بسیاری از آیات قرآن کریم، ولایت پذیری از غیر خداوند^۱ ناروا و به تعبیر قرآن، شرک است.^۲ در بسیاری از این آیات، خداوند مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد و به آن‌ها گوشزد می‌نماید که ایشان اشخاص یا چیزهایی غیر از خدا را ولی خود قرار داده‌اند و همانا خداوند آسمان و زمین ولی ایشان است. و برخی از چیزهایی که ایشان ولی خود قرار داده‌اند، خود، اعتراف به توحید خداوند و ولایتش دارند. در این آیات تأکید شده است که تنها ولی کون و مکان پروردگار عالمیان است که قدرت لا یتناهی دارد و سلطنت و ملک و جبروتش همه جا را فرا گرفته است.

۱. اتَّخَذَ الْوَلِيَّ مِنْ دُونِ اللَّهِ.

۲. رک: نساء (م) ۱۱۶/۴ - ۱۲۱؛ انعام (ک) ۱۲/۶ - ۱۸، ۵۱، ۷۰ - ۷۱، ۱۲۶ - ۱۲۹؛ اعراف (ک) ۲۷/۷ - ۳۰، ۱۸۹ - ۱۹۷؛ هود (ک) ۱۱/۱۱ - ۱۸؛ رعد (ک) ۱۳/۸ - ۱۶؛ نحل (ک) ۱۶/۱۶ - ۶۳؛ اسراء (ک) ۱۷/۸۶ - ۹۷؛ کهف (ک) ۱۸/۵۰ - ۵۲، ۱۰۲؛ فرقان (ک) ۲۵/۱۷ - ۱۹؛ عنکبوت (ک) ۲۹/۱۴ - ۴۳؛ سجده (ک) ۳۲/۴ - ۹؛ سبأ (ک) ۳۴/۴۰ - ۴۲؛ زمر (ک) ۳۹/۲ - ۶؛ شوری (ک) ۴۲/۳ - ۹، ۲۵ - ۳۱، ۴۴ - ۴۷؛ جاثیه (ک) ۴۵/۳ - ۱۳، ۱۸ - ۲۰؛ احقاف (ک) ۴۶/۳۱ - ۳۲.

آری، هر آنکه در راه توحید خالص پای نهد باید به مضمون این آیات معتقد باشد و بپذیرد که هیچ ولایتی جز ولایت خداوند - هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ مصداقی - بر خلائق وجود ندارد و هر که در این دنیا مدعی ولایتی است، باید ولایتش در طول ولایت خداوندی بوده و آن را از ولیّ مطلق گرفته باشد.

حال روشن است که فقط در صورتی این جملات گریبان‌گیر مشرکان می‌شود که ولی، بر بیش از یک معنا دلالت نکند، و ایشان راه فراری در معنا و مفهوم و مصداق این جملات نداشته باشند. چرا که اگر ولی چند معنا می‌داشت مشرکان در جواب می‌گفتند که آن‌چه ما از آن نمی‌شناسیم، چه بودیم، چیز دیگری بود.

مؤیداتی بر صحّت مدّعا

پس از آنکه دلایل‌های خود را بیان نموده و اثبات کردیم که «ولی» فقط به معنای سرپرست و متصرّف است و معانی دیگری که برای واژه «ولی» ذکر کرده‌اند، معنای مستقلی نبوده بلکه یا از مصادیق آنند و یا جزو لازم و مستلزمات معنای آن به شمار می‌روند؛ در اینجا مؤیداتی برای مدّعی خود ذکر می‌کنیم:

أول - معنای ولی در قرآن کریم

پس از جستجو از مشتقات ریشه (و ل ی) در قرآن کریم خواهیم دید که گذشته از مشتقات دیگر، فقط کلمه «ولیّ» در قرآن کریم ۸۶ مرتبه استفاده شده است؛ کما این که در ۲۱ مورد نیز شاهد استعمال واژه «مولى» هستیم. حال اگر خواننده محترم این موارد را به دقت بنگرد، خواهد دید که در بیشتر آن‌ها معنایی که ما از لفظ ولیّ ارائه کرده‌ایم کاملاً روشن و نمایان است و هیچ نیازی به بحث در

معنای آن‌ها نیست^۱.

اکنون اگر این موارد را - که معنای ولی کاملاً در آن‌ها روشن و بارز است - نادیده بگیریم، موارد بسیار اندکی که به بیست مورد هم نمی‌رسد، باقی می‌ماند که می‌توان آن‌ها را افزون بر معنای سرپرست و متصرف، به معنای دیگری از قبیل یاور، دوست، هم پیمان و... حمل کرد؛ الا این که شکی نیست این معنای، خود، جزو مصادیق و جزئیات معنای کلی متصرف و سرپرست می‌باشند. در این هنگام - حتی اگر چند معنایی بودن ولی را نیز بپذیریم - میان دو راه قرار می‌گیریم: یا باید این موارد را در معنای یاور و دیگر معنای، به عنوان مصادیقی از مصادیق کلی سرپرست بدانیم، آن‌گونه که غالب موارد دیگر در همین معنا استعمال شده بودند، یا این که معتقد شویم این موارد به طور مستقیم در معنای یاور استفاده شده‌اند.

در این هنگام اگر به آن بخش عمده از موارد استعمال ولی توجه داشته باشیم، یا اساساً ظهور این کلمات در بخش جزئی باقی مانده نیز تغییر نموده و در دید خواننده مانند سایر استعمالات به معنای سرپرست و متصرف خواهد شد، یا اینکه اساساً ظهورشان را از دست داده و مردّد بین معنای کلی ولایت و معنای خاص ناصر باقی خواهند ماند و از این جهت مجهول خواهند شد. اگر کار در اینجا به از دست رفتن ظهور بینجامد و معنا مجهول گردد، معنای آن بخش عمده را قرینه‌ای برای تعیین معنای این بخش قلیل خواهیم دانست. در نتیجه در این حالت نیز معنای متصرف و سرپرست اثبات خواهد شد.

۱. البته همان‌گونه که پیش از این به تفصیل در قسمت (د) از نکات ذکر شده گذشت، شاید در بسیاری از این موارد بتوان قرینه‌ای یافت که معنای مورد نظر را اثبات کند، اما این به معنای مشترک لفظی بودن (ولی) یا کاربرد مجازی آن نیست.

تمام آن چه گفتیم در صورتی است که کلمه ولی در اینجا در ابتدا ظهوری در معنای «ناصر» یا «محب» یا «حلیف» یا موارد دیگر داشته باشد، اما اگر ابتداءً ظهوری در یکی از این معانی نداشت، بلکه خود، مردّد میان چند معنا از این معانی بود، حمل آن بر بخش عمده یاد شده روشن تر خواهد بود.

دوم - نصرت از لوازم ولایت در قرآن کریم

قرآن کریم در موارد بسیاری نصرت و یاری کردن را از لوازم ولایت دانسته است به گونه ای که اگر ولایت موجود باشد، می بایست نصرت و یاری رسانی نیز حاصل باشد، آن گونه که اثر و مؤثر لاجرم در پی هم می آیند. به طور نمونه در آیات قرآنی آمده است: ﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱ در این آیه در رابطه با مشرکان آمده است که ایشان جز خداوند هیچ ولی ندارند که یاریشان کند؛ یا در آیه دیگر آمده: ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصُرُونَ﴾^۲، این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که به ستم کاران تکیه نکنند چرا که آتش عذابشان دامن ایشان را نیز خواهد گرفت، سپس می گوید: در این هنگام به جز خداوند هیچ ولی ندارید، پس یاری نخواهید شد. در آیه دیگر نیز خطاب به مؤمنان می خوانیم: ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾^۳، در اینجا تأکید شده است که مشرکان نمی توانند مولای مؤمنان باشند بلکه خداوند مولای ایشان است و او بهترین یاری دهنده است.

۱. شوری (ک) ۴۲/۴۶.

۲. هود (ک) ۱۱۳/۱۱.

۳. آل عمران (م) ۱۵۰/۳.

همان گونه که مشاهده نمودید، ما در ترجمه این آیات واژه‌های ولی و مولی را ترجمه نکردیم، بلکه تأکید ما در اینجا بر این است که ولایت بر هر معنایی که باشد، در این آیات به گونه‌ای مطرح گردیده که یاری‌رسانی لازمه آن است و بی‌شک اگر کسی حقیقتاً ولی باشد، باید یار و یاور زیر دستش نیز باشد.

بنا بر این می‌توان گفت که همیشه از ولی انتظارِ نصرت می‌رود چرا که این لازمه ولایتش است؛ حال اگر چنین باشد نظریه ما در اینجا تأیید و تقویت می‌گردد چرا که معتقدیم معانی دیگر واژه ولی می‌توانند جزو لوازم و مستلزمات معنای سرپرست باشند.

سوم - عطفِ ولی و نصیر در آیات بسیاری از قرآن کریم

بنا بر جستجویی که انجام داده‌ایم واژه ولی در قرآن کریم، دست کم در ۱۵ مورد به همراه واژه نصیر به کار رفته است؛ کما اینکه در دو مورد نیز واژه مولی همراه با نصیر آمده است. حال باید گفت که اگر معانی ولی و نصیر در این موارد اختلاف نداشته باشند آن‌گاه این همراهی صحیح نخواهد بود بلکه، سبب بیان مطالب تکراری و بیهوده خواهد گشت که با فصاحت و بلاغت قرآن کریم در تنافی است. به دلیل همین نکته است که می‌بینیم برخی از مفسران بزرگ، که در بعضی از آیات قرآن کریم، هنگام بیان معنای واژه ولی دچار اشتباه شده یا خود را به اشتباه انداخته‌اند، در این آیات معنای صحیح آن را درک کرده و بیان نموده‌اند. به فرض مثال طبری در تفسیر آیه ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ

دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ^۱ گفته است:

والوليّ معناه فعيل، من قول القائل: وليت أمر فلان: إذا صرت قيماً به، فأنا إليه، فهو وليّه وقيّمه. ومن ذلك قيل: فلان وليّ عهد المسلمين، يعني به: القائم بها عهد إليه من أمر المسلمين. وأما النصير فإنه فعيل من قولك: نصرتك أنصرك، فأنا ناصرك ونصيرك، وهو المؤيد والمقويّ.

(ولی) بر وزن فعیل، همچون آنکه گفته شود: (ولیت أمر فلان) یعنی: سرپرستی آن را به عهده گرفتم. پس من سرپرست آنم، (فهو وليّه وقيّمه) او سرپرست آن است. از همین باب است که گفته می‌شود (ولی عهد مسلمین) چرا که مقصود آن است که وی امور مسلمین را به دست گرفته است. اما واژه (نصیر) بر وزن فعیل همچون آنکه گفته شود: (نصرتك أنصرك، فأنا ناصرك ونصيرك) پس این شخص تأیید کننده و تقویت کننده است.^۲

در انتها باید گفت که اگر تمام آنچه گفتیم را به دقت مد نظر قرار دهیم، می‌توانیم به طور قطع و یقین بگوییم که واژه ولی یک معنا بیشتر ندارد و آن سرپرست و متصدی و مالک امر چیزی یا کسی بودن است و تمامی معانی دیگری که برای این واژه ذکر کرده‌اند یا از مصادیق کلی این معنا هستند و یا جزو لوازم و مستلزمات آنند. پس تمام معانی موجود در فرهنگ‌های کوچک و بزرگ لغت، همچون: ناصر، نصیر، حبیب، محبوب، معتق، معتق، ابن العم، صدیق، خلیل، صهر، وارث، حلیف، جار و... که در کتابهای تفسیر و فقه و کلام و غیره نیز منعکس گردیده است را می‌توان به یکی از این دو مبنا تفسیر نمود.

۱- بقره (م) ۱۰۷/۲.

۲. تفسیر ۴۸۳/۱.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

سيد حسين حائري

ربيع الثاني ١٤٣٢ - اسفند ١٣٨٩

فهرست منابع:

أساس البلاغة، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن أحمد الزخشي الخوارزمي المعتزلي الخنفي (٤٦٧ - ٥٣٨ هـ / ١٠٧٥-١١٤٤م)، دار الصادر / دارالبيروت - بيروت؛ تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن)، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري الشافعي (٢٢٤-٣١٠ هـ / ٨٣٩-٩٢٣م)، مكتبة مصطفى البابي - مصر، ط ٢؛ تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فراح القرطبي الأنصاري الخزرجي الأشعري المالكي (٥٨٠-٦٧١ هـ / ١١٨٤-١٢٧٣م)، دار الكتب المصرية؛ صحاح الجوهري (تاج اللغة وصحاح العربية)، أبو نصر إسماعيل بن حماد الفارابي الجوهري (٣٣٢-٣٩٣ هـ)، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، دارالكتاب العربي - مصر؛ صحيح البخاري (الجامع الصحيح المسند المختصر من حديث رسول الله صلى الله عليه وآله)، امام أبو عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري الجعفي (١٩٤-٢٥٦ هـ / ٨١٠-٨٧٠م)، مكتب محمد علي صبيح - مصر؛ صحيح الترمذي (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمد بن عيسى بن صورة الترمذي (٢٠٩-٢٧٩ هـ)، مكتب مصطفى البابي، مصر؛ صحيح مسلم، الإمام مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (٢٦١ هـ)، همراه با: شرح نووي، دارالفكر - بيروت؛ لسان العرب، ابن منظور جمال الدين أبو الفضل محمد بن مكرم بن علي بن أحمد الأنصاري الرويفعي الإفريقي ثم المصري (٦٣٠-٧١١ هـ / ١٢٣٢-١٣١١م)، دارالصادر - بيروت، ط (١٣٨٨ هـ / ١٩٦٨م)؛ المعجم الوسيط، مجمع اللغة العربية، دار المعارف - مصر، ط ٢؛ معجم مقاييس اللغة، ابوالحسين أحمد بن فارس بن زكريا بن محمد بن حبيب الرازي (٣٩٥ هـ / ١٠٠٥م)، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتب مصطفى البابي الحلبي و أولاده - مصر، ط ٢ (١٣٨٩ هـ / ١٩٦٩م)؛ مفردات الفاظ القرآن الكريم، ابوالقاسم الحسين بن محمد بن الفضل الراغب الأصفهاني (ح ٤٢٥ هـ)، تحقيق: صفوان عدنان داوودي، ذوي القربى - قم، ط ٣ (١٤٢٤ هـ ق / ١٣٨٢ هـ ش)؛ الموطأ، الإمام أبو عبدالله مالك بن أنس بن مالك بن أبي عامر الحميري ثم الأصبحي المدني (٩٣ - ١٧٩ هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن الأثير مجد الدين أبو السعادات المبارك بن أبي الكرم محمد بن

[محمّد بن] عبدالكريم الشيباني الجزرى ثم الموصلى الشافعى (٥٤٤-٦٠٦هـ/١١٤٩-١٢٠٩م)، تحقيق:
طاهر أحمد الزاوى - محمود محمّد الطنامى، دار إحياء الكتب العربية - مصر، ط ١ (١٣٨٣هـ/١٩٦٦م).